

### متن پرسش

رباعی ۱۳۲ مولانا «آن را که غمی باشد و بتواند گفت / گر از دل خود بگفت بتواند رُفت این طرفه گلی نگر که ما را بشکفت / نه رنگ توان نمود و نه بوی نهفت» غم چیست؟! غم در تعریف مولانا همان چیز است که امکان گفتن آن فراهم نیست، اگر امکان گفتن برای سخنی فراهم شد دیگر تعریف غم ندارد. نکته مهم؛ اما بشرطی که گفت از دل باشد!! منظور از گفت از دل چیست؟ گفتن از دل یعنی دیدن نقش خرابکار خود در ایجاد درد و غم است بعبارت دیگر زمانی ما امکان گفتن از دل در مورد غم خود را یافته ایم که نقش خرابکار خود را کشف کرده باشیم □□ آن اختیار عملی که می‌تواند کاری بکند و یا اختیاراتی کاری نکند. پس؛ غم = ندیدن نقش خرابکاری خود در امور زندگی است و رفتن غم = دیدن نقش خرابکار خود است «چونک غم‌بینی تو استغفار کن غم بامر خالق آمد کار کن»

### متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: با آرزوی توفیق فراوان برای جنابعالی و با توجه به اینکه چنین بحثی، عرض عریضی دارد همین اندازه می‌توان گفت: «غم» در افق اولیایی که شیرینی حضور در محضر حضرت رب العالمین را چشیدند چیزی نیست جز فروبستگی نسبت به آنچه انسان می‌توانسته است بیش از پیش نزد خود باشد. موفق باشید